بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 06/02/94

جلسه 1157

راجع به وجه هفتم که در بحوث ذکر شده بود ما توضیحی بدهیم، در بحوث طبق آنچه که ما تقریب کردیم گفته شد دلیل خطاب تکلیف یک ظهور التزامی دارد و آن این است که مولا در شبهه قبل الفحص اهتمام دارد به حفظ واقع، این ظهور التزامی ناشی است از ارتکاز عقلائی و متشرعی که در شبهه قبل الفحص مولا راضی به ترک احتیاط نیست، این ظهور التزامی ظهور خطاب واقعی است که دلیل برائت در مقام نفی آن نیست، دلیل برائت که اصطکاک ندارد با مفاد خطاب تکلیف واقعی، و لذا ما احتمال می دهیم که در این شبهه قبل الفحص مولا واقعا مثلا حرام کرده شرب تتن را و اماره در حرمت شرب تتن هم در معرض وصول هست، احتمال این مطلب یعنی احتمال اهتمام مولا به واقع علی تقدیر وجوده، یعنی با این ظهور التزامی ما می گوئیم اگر واقعا دلیل داشته باشیم بر حرمت شرب تتن اماره داریم که مولا اهتمام دارد به حفظ این واقع، یعنی اماره داریم بر ملازمه بین تکلیف واقعی و اهتمام به آن در فرض شک قبل الفحص، دلیل برائت هم که رافع این مفاد خطاب تکلیف واقعی نیست که با تمسک به دلیل برائت بخواهیم نفی کنیم مفاد این تکلیف واقعی را، و لذا نمی توانیم تمسک کنیم به دلیل برائت برای نفی این ملازمه بین ثبوت حرمت شرب تتن واقعا و اهتمام به آن علی تقدیر وجوده

اقول: ما دو اشکال بر این مطلب داریم:

اشکال اول: مطلبی است که سابقا هم عرض می کردیم که این ارتکازهای عقلائی و متشرعی تا لازم بیّن بالمعنی الاخص نباشد ظهور ساز نیست، مگر هر ارتکاز عقلائی ظهور برای خطاب درست کند که بگویند مولا به صدد تفهیم این مطلب بود، ارتکاز در شبهات بدویه قبل الفحص و در شبهات مقرونه به علم اجمالی بر لزوم احتیاط است، اما این ربطی ندارد به مفاد خطاب تکلیف واقعی، مفاد خطاب تکلیف واقعی بیان حکم واقعی است، یا مثلا ارتکاز بر جریان قاعده اشتغال در موارد شک در امتثال هست، الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی، ولی این ارتکاز ظهور نمی دهد به خطاب صل مثلا که بگوید و یجب الاحراز الاتیان بالصلاة، این حکم عقل و عقلاء است، لازم بیّن بالمعنی الاخص نیست که التفات به ملزوم کافی باشد برای التفات به لازم، نخیر لازم بیّن بالمعنی الاخص نیست، بلکه یا لازم بیّن بالمعنی الاعم است یا اصلا لازم غیر بیّن است، آنی که ظهور ساز است به اعتراف خود بحوث در بحث تبعیت دلالت التزامیه نسبت دلالت مطابقیه در حجیت که در بحث تعارض مطرح است تنها لازم بیّن بالمعنی الاخص ظهور ساز است، و اینجا اینطور نیست، اینطور نیست که تا مولا بگوید یحرم شرب التتن التفات به این حکم سبب التفات به وجوب احتیاط در شبهه قبل الفحص یا سبب التفات به وجوب احتیاط در شبهه مقرون به علم اجمالی بشود، ولذا اگر کسی احتیاط نکند نمی گویند مولا وقتی گفت یحرم شرب التتن به تو فهماند که باید احتیاط کنی در شبهه قبل الفحص و در شبهه مقرون به علم اجمالی، دستور به احتیاط را به تو فهماند ولی تو گوش به حرف مولا ندادی، هیچ عرفی این را نمی گوید، وقتی ظهور نشد و این ارتکاز عقلائی ب رلزوم احتیاط در شبهه قبل الفحص به حد ظهور خطاب نرسید دیگر ما باید علم پیدا کنیم به امضاء این ارتکاز، دیگر با ظهور خطاب نمی توان آن را امضاء کرد.

اشکال دوم: برفرض خطاب تکلیف ظهور التزامی داشته باشد در بیان اهتمام به آن در شک قبل الفحص، اما این ظهور التزامی غیر از ظهور مطابقی خطاب تکلیف است، این ظهور التزامی است در حکم ظاهری، دیگر بهتر از ظهور مطابقی امر به احتیاط که نیست، آقا خطاب می گوید یجب الاحتیاط شما با دلیل برائت نسبت سنجی می کنید ببینید نسبت چه نسبتی است تباین است یا عموم من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است، خوب خطابی که به مدلول مطابقی اش می گوید یجب الاحتیاط دارد ابراز می کند اهتمام به واقع را علی تقدیر وجوده، معنای یجب الاحتیاط این است دیگر، یجب الاحتیاط یعنی بین ثبوت حکم واقعی و اهتمام به آن در فرض شک ملازمه است، به قول خود بحوث امر به احتیاط روحش ابراز اهتمام است به تکلیف واقعی در حال شک علی تقدیر ثبوت این تکلیف واقعا، یعنی مفاد امر به احتیاط بیان ملازمه است که ان کان التکلیف ثابتا واقعا فیهتم به المولا فی حال الشک، چرا حدیث رفع و دلیل برائت با این امر به احتیاط تعارض نکنند؟ حالا این امر به احتیاط ظهور مطابقی باشد یا ظهور التزامی خطاب تکلیف باشد چه فرق می کند، شما ادعایتان این است که خطاب یحرم شرب التتن یک ظهور التزامی دارد، خوب این ظهور التزامی نسبتش با حدیث رفع عموم من وجه است، عموم و خصوص مطلق که نیست، این ظهور التزامی نص که نیست در احتیاط در شبهه قبل الفحص، اطلاق دارد هم شبهه قبل الفحص را می گیرد و هم شبهه مقرون به علم اجمالی را می گیرد، و لذا اگر یک دلیلی بیاید به صراحت بگوید در شبهه بدویه قبل الفحص در این حکم احتیاط لازم نیست، تعارض النصین که نمی شود که، بلکه می شود تخصیص یک ظهور اطلاقی، ظهور اطلاقی یحرم شرب التتن می گوید اهتمام دارد مولا به حفظ این تکلیف در مورد شبهه بدویه قبل الفحص یا در شبهه مقرونه به علم اجمالی، فرض این است که این ملازمه قطع آور نیست ظهور ساز است، ظهور که شد اینطور نیست که ما تک تک افراد این ظهور را حساب کنیم بگوئیم این حصه از ظهور اخص مطلق است از دلیل برائت، این حصه از ظهور عبارت است از ظهور در احتیاط در شبهه بدویه قبل الفحص، خوب این حصه از ظهور می شود ظهور تضمنی، و ما در نسبت سنجی باید کلی ظهور را در نظر بگیریم نه حصه ظهور را، و الا هر خطاب عامی به این نحو می شود معارض بشود با خطاب خاص، چون خطاب اکرم کل عالم به تعداد افراد عالم ظهور دارد ولی ظهور عمومی و اطلاقی است، خوب ظهور اطلاقی یحرم شرب التتن این است که المولا یهتم بحفظه فی غیر الشبهة البدویة بعد الفحص، خوب این نسبتش با حدیث رفع عموم من وجه است، چون حدیث رفع به اعتراف خود بحوث شامل شبهه مقرونه به علم اجمالی نمی شود و انصراف دارد از اطراف علم اجمالی، بلکه شامل شبهه بدویه بعد الفحص و همینطور شامل شبهه بدویه قبل الفحص می شود با قطع نظر از آن انصرافی که قبلا ادعا شد، نسبت می شود عموم من وجه، کی می گوید حدیث رفع بر مدلول التزامی خطاب تکلیف واقعی هیچ تعرضی ندارد، نه، این حکم ظاهری ترخیصی است و ظهور التزامی خطاب تکلیف واقعی حکم ظاهری الزامی است در عرض واحد تعارض و تساقط می کنند، این اشکال ما هست.

اما آنچه که دیروز عرض کردیم که بین حدیث رفع و استصحاب فرق گذاشتیم که گفتیم حدیث رفع چون نفی ملازمه می کند یعنی نفی می کند ملازمه را بین ثبوت تکلیف واقعا و اهتمام به آن در حال شک، ولذا اگر از خارج علم پیدا کنیم به ملازمه بدانیم این تکلیف تکلیفی است که اگر ثابت باشد واقعا ملازمه دارد با اهتمام به آن در حال شک دیگر نمی توانیم به حدیث رفع تمسک کنیم، که این مطلب درستی است، ما گفتیم این فرق می کند با استصحاب، دلیل استصحاب نفی ملزوم می کند نه نفی ملازمه، می گوید تحریم شرب تتن بگو نیست، نتیجه اش و روحش و غرضش البته نفی اهتمام به تحریم شرب تتن هست، ولی لسانش نفی خود تحریم شرب تتن است نه نفی ملازمه بین ثبوت تحریم و اهتمام به آن در حال شک.

انصاف این است که این اشکال ما عرفی نیست، چون وقتی استصحاب حکم ظاهری هست اصلا عرفا سوق داده شده برای تفهیم همین مطلب که اگر واقعا تحریم شرب تتن ثابت باشد لایهتم المولا بحفظه فی حال الاستصحاب، لسان موقعی مهم است که عرف از خطاب آن لبّ را نفهمد، عرف از خطاب از خطاب حکم ظاهری لبّش را درک می کند، لبّش نفی اهتمام است به تکلیف واقعی علی تقدیر ثبوته، و لذا استصحاب هم مثل برائت است.

و لکن آن دو اشکال هم در برائت می آید و هم در استصحاب.

این توضیح را راجع به وجه هفتم که در بحوث ذکر شده لازم بود عرض کنیم.

راجع به وجه هشتم عرض کردیم که از جمله کسانی که تنها به این وجه هشتم اکتفاء کرده اند برای استدلال به وجوب فحص محقق عراقی است، گفته اند علم اجمالی داریم به وجود تکالیف در دائره شبهات قبل الفحص، و این علم اجمالی مانع از تمسک به اصل برائت است.

دو اعتراض به این بیان شده بود، اعتراض اول از صاحب کفایه بود که فرمود با ظفر به مقدار معلوم بالاجمال دیگر علم اجمالی منحل می شود و بعد از آن دیگر می شود شبهه بدویه، ما مثلا می دانیم در شرع هزار تکلیف است خوب هزار اماره معتبره پیدا کردیم، اصلا ممکن است ما وجدانا علم پیدا کنیم به هزار تکلیف که انحلال علم اجمالی می شود انحلال حقیقی، حالا اگر علم وجدان یهم نداشته باشیم به هزار تکلیف در آن اماراتی که پیدا کردیم بالاخره انحلال تعبدی که هست، هزار اماره معتبره پیدا کردیم لذا لا اقل آن علم اجمالی ما انحلال تعبدی پیدا می کند.

عرض کردیم این اشکال وارد است، و لکن ما باید در کل ابواب فقه فی الجمله فحص کنیم، اینطور نیست که ابواب عبادات را فحص کنیم بگوئیم هزار تکلیف در این دائره پیدا کردیم، چون ما علم اجمالی مان به این است که بخشی از این تکالیف در دائره غیر عبادات است، در دائره معاملات در دائره جزائیات و نحو ذلک هست، و لذا باید این ابواب فقه را اجمالا بررسی کنیم، حالا بعض مسائل جدید که پیش می آید بگوئیم ما علم نداریم که زائد بر آنچه که پیدا کردیم از امارات معتبره تکلیفی وجود دارد.

اعتراض دوم این بود که آقا علم اجمالی ما به وجود تکالیف بود در مجموع شبهات نه خصوص شبهات بدویه قبل الفحص، و این علم اجمالی اقتضاء می کند که ما در مجموع شبهات احتیاط کنیم، و این نقض غرض است، چون ما می خواستیم برائت جاری کنیم در شبهات بدویه بعد الفحص.

جوابی که از این اعتراض دوم داده اند، یک جواب از مشهور است که گفته اند ما یک علم اجمالی کبیر داریم که علم به وجود تکالیف است در مجموع شبهات، ولی یک علم اجمالی صغیر داریم و هو العلم بوجود التکالیف در بین امارات معتبره در معرض وصول، خوب این علم اجمالی صغیر منحل می کند علم اجمالی کبیر را، ما علم اجمالی داریم به وجود تکالیفی در ضمن امارات معتبره در معرض وصول، می گردیم امارات معتبره معرض وصول را پیدا می کنیم عمل می کنیم، مثل این می ماند که ما یک علم اجمالی داشتیم که گله گوسفند که صد تا هستند پنجاه تا سیاه هستند و پنچاه تا سفید، پنج تا گوسفند جلال و نحوه در بین اینها هست، بعد یک علم اجمالی صغیر پیدا کردیم که در آن پنجاه تا گوسفند سیاه پنج تا گوسفند جلال هست، دیگر چه لزومی دارد که ما از گوسفندهای سفید اجتناب کنیم؟ این نظر مشهور است.

اقول: ما قبلا عرض کردیم که این بیان تمام نیست، زیرا ما تنها یک علم اجمالی صغیر نداریم، بلکه دو علم اجمالی صغیر داریم: یکی: علم اجمالی به وجود تکالیف در ضمن امارات معتبره القابلة للوصول، دوم: علم اجمالی به وجود تکالیف در ضمن امارات غیر معتره مثل شهرت و اجماع منقول و خبر ضعیف، آیا انصافا شما علم اجمالی ندارید به وجود تکالیفی در ضمن این امارات غیر معتبره، احتمال نیست که همه اش دروغ باشد، یعنی این اجماعهای منقول شهرتها و خبرهای ضعیف احتمال نیست که همه اش کذب باشد، این با حساب احتمالات جور در نمی آید، نسبت بین این دو علم اجمالی صغیر عموم من وجه است، (و بحث ما در امارت مثبته تکلیف است ما در این رابطه علم اجمالی صغیر داریم)، نسبت بین امارات معتبره و امارات غیر معتبره عموم من وجه است، اگر هزار اماره معتبره داریم و هزار اماره غیر معتبره در پانصد تا اینها مشترکند.

ممکن است شما بگوئید آقا مشکل حل شد دیگر، درست است که ما می دانیم در ضمن امارات غیر معتبره هم تکالیفی هست اما شاید تکالیف در آن مورد اجتماع باشد یعنی همان پانصد تا مورد اجتماع که هم اماره معتبره بر او هست هم اماره غیر معتبره، ما علم نداریم که در آن پانصد تا مورد افتراق از امارات غیر معتبره تکلیف هست.

می گوئیم قبول ما علم نداریم که در مورد افتراق امارات غیر معتبره تکلیف باشد شاید همه اش دروغ باشد، لا اقل آنی که مربوط به مکلف واحد هست وظائف او مشخص است، همه روایات غیر معتبره که راجع به مکلف واحد نیست، بعضی اش راجع به مرد و بعضی راجع به زن است، مرد می گوید من علم اجمالی ندارم زن هم می گوید من علم اجمالی ندارم و تمام می شود، اما عرض ما این است که چرا شما مورد افتراق امارات غیر معتبره را جدا حساب می کنید، چرا مورد افتراق امارات معتبره را جدا حساب نمی کنید ولی مورد افتراق امارات غیر معتبره را جداگانه حساب می کنید، وجهش چیست؟ بینکم و بین وجدانکم حساب کنید اگر یک عدد از این امارات معتبره را بردارید، آن مقدار تکلیف معلوم بالاجمال که مثلا پانصد تکلیف هست در ضمن این هزار اماره معتبره اگر یکی از این امارات معتبره را برداشتیم گذاشتیم کنار آیا باز هم می گوئیم علم داریم که در نهصد و نود و نه تای بقیه پانصد تا تکلیف هست؟ از کجا؟ شاید همان اماره معتبره را که گذاشتیم کنار تکلیف پانصدمی در او بود، احتمالش را قطعا می دهیم، حال آن یک اماره معتبره را گذاشتیم کنار دیگر در آن نهصد و نود و نه اماره معتبره دیگر علم به وجود پانصد تا تکلیف نداریم، می آییم جایگزین می کنیم پانصد تا اماره غیر معتبره جای آن یک اماره معتبره می گذاریم، آیا علم پیدا نمی کنیم به وجود پانصد تا تکلیف در این مجموعه جدید مرکب از نهصد و نود و نه تا اماره معتبره بعلاوه پانصد تا اماره غیر معتبره؟ آیا پانصد تا اماره غیر معتبره کاشفیتش به حساب احتمالات به اندازه یک اماره معتره نیست؟ این ادعا را اگر کسی مطرح کند که ما آن یک اماره معتبره را که برداشتیم پانصد تا اماره غیر عتبره هم که جایش گذاشتیم آن یک اماره معتبره مثل موت عالم است که اذا مات العالم الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمة لایسدها شئ، آن اماره واحده معتبره موتش ثلمة که لایسدها پانصد تا اماره غیر معتبره، این خلاف وجدان نیست؟ پلنصد تا اماره غیر معتبره ای که مورد افتراق هستند مطابق با امارات معتبره نیستند جایگزین یک اماره معتبره کردیم که فرض کنیم آن اماره معتبره هم مورد افتراق باشد یعنی اماره معتبره ای است که اماره غیر معتبره ای مطابقش نیست، آن اماره معتبره ای که مطابق با شهرت و اجماع منقول نیست، گفتیم این یکی را بردار جایش پانصد تا اماره غیر معتبره از آن مورد افتراق امارات غیر معتبره بگذار، واقعا شما آن پانصد تا اماره غیر معتبره را می گوئید ارزشش به اندازه یک اماره معتبره که شهرت و اجماع منقول بر طبق آن نیست نمی باشد؟ وقتی شد و پذیرفتید دیگر تمام شد و دیگر ادعای انحلال علم اجمالی کبیر به علم اجمالی صغیر در دائره امارات معتبره می شود بلا وجه، چون فرض این است که ما یک علم اجمالی هم در دائره امارات غیر معتبره داریم که اگر آن مورد افتراق امارات غیر معتبره را جایگزین کنیم بجای مورد افتراق در یک اماره معتبره خوب علم اجمالی صغیری دیگری تشکیل می شود، چون اگر آن پانصد تا اماره غیر معتبره نبود آنها را نمی آوردیم و یک اماره معتبره آن هم از مورد افتراق که مطابق با اماره غیر معتیره نیست مثلا بر می داشتیم علم اجمالی ما به وجود مثلا پانصد تا تکلیف در بین این نهصد و نود و نه اماره معتبره کم می شد دیگر می شد چهارصد و نود ونه، چون احتمال می دهیم که یک تکلیف با آن اماره معتبره واحده رفت، و لکن بعد از اینکه این پانصد اماره غیر معتبره را جای آن اماره معتبره واحده گذاشتیم باز هم علم اجمالی ما برگشت به وجود پانصد تا تکلیف در ضمن این نهصد و نود و نه اماره معتبره به ضمیمه آن پانصد تا اماره غیر معتبره که مورد افتراق بود، و این باعث می شود که انحلال حقیقی علم اجمالی کبیر به واسطه علم اجمالی صغیر در دائره امارات معتبره فی معرض الوصول بشود خلاف برهان و خلاف وجدان (اما انحلال حکمی بحث دیگری است که به او هم خواهیم رسید).

جواب دوم از این اعتراض این است که گفته می شود که ما دلیل برائتمان چون مقید هست به عدم اماره در معرض وصول، ما نمی توانستیم ابتدائا به دلیل اماره تمسک کنیم چون می شد شبهه مصداقیه مخصص، وقتی رفتیم گشتیم دیدیم در این شبهه الف اماره در معرض وصول داریم می فهمیم که مورد تخصیص دلیل برائت است، در شبهه دوم اماره در معرض وصول نداریم کشف می کنیم پس دلیل برائت در او تخصیص نخورده چون اماره در معرض وصول نداریم، و لذا بعد از ظفر به امارات معتبره در معرض وصول ما کشف می کنیم که آن شبهاتی که مقرون به اماره در معرض وصول نبوده برائت داشته و مخصص نداشته دلیل برائت در آنها، و ما انحلال حکمی درست می کنیم با کشف جریان برائت در آن شبهاتی که فحص کردیم اماره در معرض وصول نداشت، یعنی کشف کردیم مخصص نداشت دلیل برائت، جاری بود دلیل برائت کشف کردیم که مخصص هم نداشت، اما در شبهات مقرونه به اماره در معرض وصول بعد از ظفر به این امارات می فهمیم که برائت در اینها مخصص داشته، تأمل بفرمائید در این بیان که در بحوث هست ان شاء الله تا فردا.